فَطَرَ، به‌معنای شکافتن و شکفتن

حال عبارت را ببینید: فرمودند: «علی عوامق نافقات الفکر». «عوامق» جمع عمیق است. «عمق» آن ضخامت چیزی است که زیاد باشد. در اصطلاح می‌گوییم: طول و عرض و عمق. یعنی یک چیزی است که عریض و وسیع است، عمیق هم هست. در مثل دریا هم به کار می‌رود. عمق، فرو رفتگی در چیزی است. این معنای عوامق است. از «نافقات» هم که هفته‌ی گذشته صحبت کردیم. فرق «فکر» و «فطنة» را هم گفتیم. «تکییف» و «تحدید» فعلاً باشد، جمله‌ی سوم را بخوانیم تا برگردیم هر سه را معنا کنیم.

«وعلی غوائص ساباحات الفطر تصویرة»؛ «غوائص» جمع «غائصه» است. آن هم فواعل است. «غوص» فرو رفتن شناگر در دریا است. «و علی غوائص ساباحات الفطر»؛ «فِطر» اگر از ماده «فطرت» باشد، مانعی ندارد. «فطرت» معنای خاص خودش را دارد. «وعلی غوائص ساباحات الفطر تصویرة»[1]. چون چند بار معنای لغوی «فطر» را گفته‌ام، الآن فقط اشاره می‌کنم.

عرض کردم «فطر» در فارسی ما، دو لفظ دارد که شبیه به هم هستند و خیلی هم ظریف و دقیق است. همین دو معنای ظریف و نزدیک به هم، در عربی هم در «فطر» هست. «فاطر» به‌معنای شکافتن است. «إذا السّمآءُ انْفَطَرَتْ»[2]، «فاطر السماوات»، به‌معنای «خالق» می‌آید؛ «فطَرَ ای شقّه»؛ او را شکافت. همچنین «فطَرَ» به‌معنای شکفتن هم می‌آید. شکافتن و شکفتن، دو لفظ نزدیک به هم هستند که خیلی تفاوت دارند. شکافتن این است که بین دو بخش یک چیزی جدایی می‌اندازید؛ آن را شق می‌کنید و می شکافید. اما شکفتن این است که چیزهایی که در اندرون آن هست را باز می‌کنید. «تفطّر الزنور»، یعنی شکوفه شکفت. «فإذا انْشَقّتِ السّمآءُ فَكانَتْ وَرْدَةً»[3]. «انشقاق» هم همینطور است. در لغت ببینید. «انشقالزنور، ای تفطّر»؛ یعنی شکوفا شد؛ شکفت. پس شکافتن و شکفتن دو لغت است که در فارسی با هم فرق دارد، اما در عربی، در هر دو واژه‌ی «شقّ» و «فطر»، هر دوی آن‌ها، به کار می‌رود. معانی زیبای خودش را هم دارد.

---

[1]. سوره‌ی روم، آیه‌ی ۳۰.

[2]. سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱.

[3]. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی ۳۷.

بازبینی #2
ایجاد شده 24 ژوئیه 2024 12:51:27 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 ژوئیه 2024 12:56:22 توسط ... .